



در دامان ابوطالب

حجة الاسلام والمسلمین رسولی معالی

فرزندان خود بدهد به آنها می گفت: صبر کنید تا پسر (محمد) بسایید، و (آنها صبر می کردند) محمد (ص) می آمد (و با آنها غذا می خورد...) و نیز روایت کرده که این فرزند چنان بود که در وقت خوردن و نوشیدن غذا و آب «بسم الله الاحد» می گفت و شروع می کرد و پس از فراغت نیز «الحمد لله كثيرا» می گفت. و هیچگاه از او دروغی نشنیدم...

و هیچگاه او را ندیدم که مانند دیگران بخندد... و ندیدم که با کودکان بازی کند...

و تنهائی و تواضع برای او محبوبتر بود (و بیشتر به تنهائی علاقه داشت).

و شبیه این گفتار در کتاب طبقات ابن سعد نیز روایت شده که هر که خواهد می تواند برای اطلاع بدانجا مراجعه کند^۲

و البته باید دانست که به همان مقدار که ابوطالب نسبت به رسول خدا (ص) علاقه و محبت داشت و در تربیت و حفاظت او می کوشید همسرش فاطمه بنت اسد نیز حدّ اعلاّی محبت را نسبت به آن بزرگوار می نمود، و رسول خدا (ص) نیز تا پایان عمر محبتهای او را فراموش نکرد و این روایت را کلینی (ره) و دیگران در داستان وفات فاطمه از امام صادق (ع) روایت کرده اند که پس از اینکه رسول خدا (ص) پیراهن خود را برای کفن

تا بدینجا هشت سال از عمر پر برکت رسول خدا (ص) را با خاطرات و حوادث ناگواری که برای آن بزرگوار به همراه داشت سر گذاردیم. و اکنون آنحضرت در خانه ابوطالب وارد شده و دامن پر مهر عموی عزیزش آماده تربیت و پرورش و کفالت یتیم گرانقدر برادرش عبدالله بن عبدالمطلب می گردد، و بر کسی که از تاریخ اسلام مختصر اطلاعی داشته باشد پوشیده نیست که ابوطالب یعنی آن مرد بزرگ، با چه فداکاری و گذشتی، و با چه اخلاص و ایشاری، این وظیفه سنگین الهی و اجتماعی را تا پایان عمر که حدود چهل و سه سال طول کشید به انجام رسانید، و از این رهگذر چه حق بزرگی بر عموم مسلمانان جهان تا روز قیامت دارد «فجزاه الله عن الاسلام و عن المسلمین خیر الجزاء».

مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از ابن عباس روایت کرده که ابوطالب به برادرش عباس گفت: من (از وقتی که محمد (ص) را در کفالت خود در آورده ام) از او جدا نمی شوم و اطمینان به کسی نمی کنم (که او را به وی بسپارم)... ابوطالب در اینجا داستانی از شرم و حیای آنحضرت نقل کرده و در پایان گوید:

رسم ابوطالب چنان بود که هرگاه می خواست شام و نهار به

او فرستاد و در تشییع جنازه وی حاضر گردید و تابوت او را بر دوش کشید و پیش از دفن در قبر او خوابید، و پس از دفن برای او تلقین خواند...

... و کارهای شگفت انگیز دیگری که موجب سؤال و پرسش عموم یاران و اصحاب آنحضرت گردید و ما ان شاء الله تعالی در جای خود در حوادث سال چهارم هجرت نقل خواهیم کرد. از آنجمله در پاسخ پرسش کنندگان فرمود:

«الیوم فقدت بزی طالب، ان کانت لتکون عندها الشیء فتوترنی به علی نفسها وولدها...»^۲.

- امروز نیکیهای ابوطالب را از دست دادم، و شیوه فاطمه چنان بود که اگر چیزی نزد او پیدا می شد مرا بر خود و فرزندانش مقدم می داشت...

چنانچه در استیعاب هم نظیر این گفتار با تلخیص و اجمال نقل شده که رسول خدا (ص) پس از دفن او فرمود:

«الله لم یکن احد بعد ابی طالب ابرئ منہا...»^۱.
- براستی که غیر از ابوطالب کسی نسبت به من از فاطمه (همسرش) مهربانتر نبود.

و در تاریخ یعقوبی نیز آمده که رسول خدا (ص) در مرگ فاطمه فرمود:

«الیوم ماتت اقی»، امروز مادرم از دنیا رفت، و سپس نظیر آنچه را در بالا نقل شد ذکر می کند^۳ و ما بخواست خدای تعالی شرح حال این بانوی بزرگ اسلام و ایمان و سبقت او در اسلام و هجرت و فضائل دیگر او را در جای خود ذکر خواهیم کرد.

و اکنون باز گردیم به دنباله بحث خود و تحقیق درباره مراحل بعدی زندگانی رسول خدا (ص) پس از کفالت و سرپرستی ابوطالب یعنی از هشتمین سال زندگانی آنحضرت به بعد.

آمدن باران به برکت وجود رسول خدا (ص) و دعای ابوطالب

قاضی دحلان در کتاب سیره خود از ابن عساکر بسند خود از مردی پنجم جلهمة بن عرفطة نقل می کند که در سال قحطی و خشکسالی به مکه رفتم و مردم مکه را که در کمال سختی بسر می بردند مشاهده کردم که در صدد چاره برآمده و می خواهند برای طلب باران دعا کنند، یکی گفت: بنزد لات و عزی بروید، و دیگری گفت: به «مناة» متوسل شوید. در این میان پیری سالمند و خوش صورت را دیدم که به مردم می گفت: چرا

بی راهه می روید؟ با اینکه یادگار ابراهیم خلیل و نژاد حضرت اسماعیل در میان شما است!

بدو گفتند: گویا ابوطالب را می گوئی؟

گفت: آری منظورم اوست! مردم همگی برخاسته و من نیز همراه آنها آمدم و در خانه ابوطالب اجتماع کرده در را زدند و همینکه ابوطالب بیرون آمد مردم بسوی او هجوم برده و او را در میان گرفتند و بدو گفتند:

ای ابوطالب تو بخوبی از قحطسالی و خشکی بیابان و گرسنگی و تشنگی مردمان باخبری اینک وقت آن است که بیرون آیی و برای مردم از درگاه خدا باران طلب کنی!

گوید: ابوطالب که این سخن را شنید از خانه بیرون آمد و پسری همراه او بود که همچون خورشید می درخشید، و در حالی که اطراف او را جوانان دیگری گرفته بودند همچنان بیامد تا

بکنار خانه کعبه رسید سپس آن پسر زیاروی را بر گرفت و پشت او را به کعبه چسباند و با انگشتان خود به سوی آسمان اشاره کرد و با زبانی نضیع آمیز بدرگاه خدا دعا کرد و طولی نکشید که پاره های ابر از اطراف گرد آمده باران بسیاری بارید و مردم را

از خشکسالی نجات داد، و بدنبال آن قصیده معروف لامیه ابوطالب را که بعدها پس از بعثت در باره رسول خدا سروده و حدود ۹۰ بیت است نقل کرده و مطلع آن این بیت است:

وَاتَّبَعْتُ بِشَشْنَقِ الْمَمَامِ بِوَجْهِهِ
بِمَا نَ الْبِشَامِ بِمِصْنَةَ لِأَرْبَابِ
نگارنده گوید:

این داستان صرفنظر از مقام ارجمندی را که برای رسول خدا ثابت می کنند. شاهد زنده ای برای گفتار ما است که ما نیز بخاطر همان آنرا برای شما نقل کردیم و آن توجه عمیقی است که

مردم مکه نسبت به ابوطالب از نظر روحانی داشتند و نفوذ معنوی و عظمت وی را در میان قریش بخوبی ثابت می کند، و این مطلب را هم می رساند که میراث انبیاء گذشته نیز نزد ابوطالب

بود و چنانچه در روایات معتبر شیعه آمده مقام شامخ وصایت پس از عبدالمطلب بدو واگذار شده بود.

ابوطالب صرفنظر از علاقه ای که از نظر خویشاوندی به یتیم برادر داشت، همانند جدش عبدالمطلب از آینده درخشان رسول خدا (ص) با خبر بود و از روی اخبار گذشتگان و علائمی

که در دست داشت به نبوت و رسالت الهی وی در آینده واقف و آگاه بود، و همین سبب علاقه بیشتر او به محمد - صلی الله علیه و آله - می گردید.

و این مطلب از روی اشعار بسیاری که از ابیطالب نقل شده بخوبی واضح و روشن است و تعجب از برنخی راویان و

نویسندگان اهل سنت است که با اینهمه در ایمان ابی طالب تردید کرده و سخنانی گفته اند، و ما ان شاء الله در جای خود با شرح و تفصیل بیشتری در این باره بحث خواهیم کرد، و در اینجا نیز یکی دو بیت از همان قصیده را برای شما نقل کرده و بدنبال بحث خود بازمی گردیم، که از آنجمله است این چند بیت:

لقد علموا ان ابننا لامكذب لدينا ولايعنى بقول الاباطل
فاصبح فينا احمد في ازوقه تفتخر عنه سورة المشطاول
فأبدت زب السب باد بنصره واهتز ديننا حقه غير باطل*

و بنظر نگارنده اگر در باره ایمان ابوطالب جز همین قصیده و همین اشعار نبود برای اثبات مطلب کافی بود تا چه رسد به دلیلهای و شواهد و روایات بسیار دیگری که در این باره رسیده و انشاء الله در جای خود مذکور خواهد شد.

خاطراتی از دوران کودکی آنحضرت از زبان ابوطالب:

باری ابوطالب از هیچگونه محبت و فداکاری در مورد تربیت و نگهداری رسولخدا در دوران کودکی دریغ نکرد و پیوسته مراقب وضع زندگی و رفع احتیاجات وی بود، و بگفته اهل تاریخ سرپرستی و تربیت آنحضرت را خود او شخصاً به عهده گرفته بود و به کسی در این باره اطمینان نداشت تا جائیکه به برادرش عباس می گفت:

برادر! عباس بتو بگویم که من ساعتی از شب و روز محمد را از خود جدا نمی کنم و به کسی اطمینان ندارم تا آنجا که در هنگام خواب خودم او را می خوابانم و در بستر می برم، و گاهی که احتیاج به تعویض لباس و یا کندن جامه دارد به من می گوید: عمو جان صورتت را بگردان تا من جامه ام را بیرون بیاورم و چون سبب این گفتارش را می پرسم به من پاسخ می دهد:

برای آنکه شایسته نیست کسی به بدن من نظر افکند، و من از این گفتار او تعجب می کنم، و روی خود را از او می گردانم. و هم چنین نوشته اند:

شیوه ابوطالب آن بود که هرگاه می خواست نهار یا شام به بچه های خود بدهد بدنها می گفت: صبر کنید تا فرزندم - محمد - بیاید و چون آنحضرت حاضر می شد بدنها اجازه می داد دست بطرف غذا ببرند.

ابن هشام در سیره خود می نویسد:

در حجاز مرد قبیله شناسی بود که نسب به طائفه «از دشوئه» می رسانید و هرگاه به مکه می آمد قرشیان بچه های خود را به نزد او می بردند و او نگاه بصورت آنها کرده از آینده آنها خبرهایی می داد.

در یکی از سفرهائی که به مکه آمد، ابوطالب رسولخدا را برداشته و بنزد او آورد. چشم آنمرد بر رسولخدا افتاد و سپس خود را به کاری مشغول و سرگرم ساخت، پس از آن دوباره متوجه ابوطالب شده گفت: آن کودک چه شد؟ او را نزد من آرید، ابوطالب که اصرار آنمرد را برای دیدن رسولخدا دید، آنحضرت را از نظر او پنهان کرد، قیافه شناس چندین بار تکرار کرد: آن پسرک چه شد؟ آن کودکی را که نشان من دادید بیاورید که بخدا داستانی در پیش دارد، ابوطالب که چنان دید از نزد آن مرد برخاسته و رفت.

این اظهار علاقه شدید و اهمیتی را که ابوطالب در حفظ و حراست رسولخدا نشان می داد سبب شده بود که خانواده او نیز محمد(ص) را بسیار دوست می داشتند و در همه جا او را بر خود مقدم می داشتند، گذشته از اینکه ابوطالب بطور خصوصی هم سفارش او را کرده بود.

می نویسند: روزی که ابوطالب رسولخدا - صلی الله علیه وآله - را از عبدالمطلب باز گرفت و بخانه آورد به همسرش - فاطمه بنت اسد - گفت: بدان که این فرزند برادر من است که در پیش من از جان و مالم عزیزتر است و مراقب باش مبدا احدی جلوی او را از آنچه می خواهد بگیرد. فاطمه که این سخن را شنید تبسمی کرده گفت:

آیا سفارش فرزندم محمد را به من می کنی! در صورتیکه او از جان و فرزنداتم نزد من عزیزتر می باشد!

و در روایت دیگری است که ابوطالب می گفت: گاهی مرد زیبا صورتی را که در زیبایی مانندش نبود می دیدم که نزد او می آمد و دستی برش می کشید و برای او دعا می کرد، و اتفاق افتاد که روزی او را گم کردم و برای یافتن او به این طرف و آنطرف رفتم ناگاه او را دیدم که به همراه مردی زیبا که مانندش را ندیده بودم می آید، بدو گفتم: فرزندم مگر بتو نگفته بودم هیچگاه از من جدا مشو!

آن مرد گفت: هرگاه از تو جدا شد من با او هستم و او را محافظت می کنم.

زندگی اجتماعی و سفرها و برخوردها

چنانچه از روی همرفتنه روایات و تواریخ اسلامی بدست می آید از همان اوائل ورود محمد(ص) بخانه ابوطالب زندگی اجتماعی و برخورد و ورود آنحضرت در اجتماع شروع می شود، زیرا چنانچه مشهور است در همان سال نهم زندگی رسولخدا(ص) نخستین سفر آنحضرت بشام و برخورد با بحیرای راهب اتفاق افتاده، و سپس به ترتیب «داستان چوپانی کردن» و شرکت در «حلف الفضول» و احیاناً برخی از جنگها شروع می شود، و ما قبل از نقل داستان بحیرا و نخستین سفر رسول

روز قدس

بیست و چهارم خرداد روز جهانی قدس است که به فرموده امام: روز قدس روز اسلام است، روز قدس روز دفن سلطه ابرقدرتها است. و این روزی است که به تمام مسلمانان بلکه تمام مستضعفان عالم مربوط است. به امید اینکه با زنده نگهداشتن این روز مقدس که همه ساله در آخرین جمعه از ماه رمضان به دستور امام امت برقرار می شود، نه تنها سلطه اسرائیل جسایتکار تمام شود که با وحدت امت اسلامی، برای همیشه سلطه ابرقدرتها نیز دفن گردد.



«روز قدس، یک روز جهانی است... روز مقابله مستضعفین با مستکبرین است... روزی است که باید مستضعفین مجهز بشوند در مقابل مستکبرین و دماغ مستکبرین را به خاک بمالند... روز قدس روزی است که باید سرنوشت ملت‌های مستضعف معلوم شود... روزی است که باید همت کنید و همت کنیم که قدس را نجات بدهیم و برادران لبنانی را از این فشارها نجات بدهیم روزی است که باید تمام مستضعفین را از چنگال مستکبرین بیرون بیاوریم. روزی است که باید جامعه مسلمین، همه اظهار وجود بکنند و هشدار بدهند به ابرقدرتها و به این تفاله‌هایی که مانده است از آنها، چه در ایران و چه در سایر جاها... روز قدس روز اسلام است. روز قدس روزی است که اسلام را باید احیاء کرد و احیاء بکنیم و قوانین اسلام در عمالک اسلامی اجرا بشود... روز قدس روز حیات اسلام است... روز قدس فقط روز فلسطین نیست، روز اسلام است، روز حکومت اسلامی است... من روز قدس را روز اسلام و روز رسول اکرم «ص» می دانم...»

امام خمینی

نخدا(ص) ناگزیر از تذکر و توضیح یک مطلب هستیم، و آن تذکر این مطلب است که قریش در آنروزگار برای ادامه زندگی نیاز شدیدی به تجارت و مسافرت به شام و یمن داشتند و تابستان که هوا گرم بود به شام می رفتند و زمستان به یمن، و به تعبیر قرآن کریم «رحلة الشتاء والصيف» داشتند. و چنانچه پیش از این گفته شد پدر آنحضرت یعنی عبدالله بن عبدالمطلب هم در یکی از همان سفرهای تجارتي که بشام رفته بود در مراجعت در یثرب بیمار شد و همانجا از دنیا رفت. و ابوطالب هم با اینکه سیادت و ریاست بر بنی هاشم داشت و از بزرگان قریش بشمار می رفت، ولی از نظر زندگی فقیر بود و همچین برخی از برادران دیگر خود مانند عباس بن عبدالمطلب ثروتمند نبود، و از همین رو برای تأمین زندگی خانواده پر عائله ای که داشت ناچار به چنین سفرهائی بود. و این حدیث را یعقوبی و دیگران از امیرالمؤمنین(ع) روایت کرده اند که می فرمود:

«ابی ساد فقیراً و ماساد فقیر قبله»

پدرم با فقری که داشت سیادت کرد، و پیش از وی فقیری سیادت نکرد.

و این هم عبارت خود یعقوبی است که قبل از این حدیث گفته:

«وكان ابوطالب سيداً شريفاً مطاعاً مهيباً مع املاقه».

یعنی ابوطالب با اینکه فقیر بود بزرگی شریف بود که فرمانش مطاع و دارای هیبت و عظمت بود.

ادامه دارد

- ۱ - مناقب آل ابیطالب (ط قم) ج ۱ ص ۳۶.
- ۲ - طبقات ابن سعد ج ۱ ص ۱۱۹-۱۲۰.
- ۳ - بحار الانوار ج ۳۵.
- ۴ - بحار الانوار ج ۳۵.
- ۵ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۹.
- ۶ - تصامیص ابن قتیبه را ابن هشام در سیرة ج ۱ ص ۲۷۲-۲۸۰ ط مصر نقل کرده و بدنیال آن گفته است: آنچه نقل شده صحت روایت آن از ابوطالب نزد من ثابت شده.
- ۷ - تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۹.

